

# گفت‌وگو با آیت‌الله العظمی گرامی (دامت برکاته)

## (در جست‌وجوی چیستی و حقیقت عرفان و حیانی)

### جلسه اول

حجت‌الاسلام رودگر: خدای را شاکریم که توفیق حضور در محضر انور جنابعالی را بهره ما ساخت و از حضرتعالی نیز متشکریم که اجازه دادید پرسش‌هایی در محضر جنابعالی در خصوص عرفان و سلوک و سالکان از منابع و حیانی داشته باشیم و در خصوص اهمیت راه و روش اصطیاد و استنباط عرفان و حیانی یا اهل‌بیتی از منابع عرفانی و نصوص دینی استفاده‌های لازم و کافی را از محضر جنابعالی ببریم. جنابعالی به لحاظ نظری و علمی - تحقیقاتی و به لحاظ عملی و سلوکی مقاماتی در عرصه عرفان داشته‌اید که جزو مشهورات‌اند؛ همچنین جدای از بحث‌های فقهی و اجتهادی، در خصوص علوم قرآنی، تفسیر و مباحث فلسفی صاحب‌نظرید؛ بنابراین برای ما مغتنم است که از محضر جنابعالی سؤالاتی داشته باشیم و ان‌شاءالله پاسخ‌هایی را بشنویم و یاد بگیریم که در ساحت مباحث عرفانی هم ما و هم دیگران استفاده کنند.

فارق از مباحث عرفان متعارف و مصطلح که در قرون مختلف شکل گرفته است و دارای نقاط قوت و ضعف، نقص و کمال، کاستی و آراستگی‌هایی است و همچنین مخالفان و موافقان و منتقدانی دارد، معتقدیم کتاب و سنت حاوی و حامل معارف عمیق عرفانی هم از جهت علمی و نظری و هم از جهت عملی و سلوکی است و اینکه می‌دانیم

آیات قرآن دارای ظاهر و باطنی هستند و بنا بر احادیث حضرات معصومین علیهم السلام دارای عبارات، اشارت، لطایف و حقایقی هستند. بنابراین سؤال اول این است که چگونه می‌توانیم از آیات، احادیث و ادعیه، عرفان اهل‌بیتی و وحیانی را اصطیاد و استنباط کنیم؟ اولاً آیا کتاب و سنت حاوی این معارف هستند و اگر پاسخ مثبت است، روش ما چگونه باید باشد؟ آیا می‌توانیم از همین روش فقهاتی و اجتهادی استفاده کنیم و با این متون مواجهه استنباطی و فقهاتی داشته باشیم یا اینکه روش‌ها و سازوکارهای دیگری نیز لازم است؟

### اهل بیت و عرفان

آیت‌الله گرامی: اول اینکه مبانی فکری این مسئله نیاز به مطالعاتی در خصوص مقام اسما و صفات و مراحل الوهیت و بعد از آن شأن و شئون اهل بیت دارد. آیات قرآن و روایات اهل بیت و حتی ادعیه و زیارات سرشار از این گونه مسائل اند؛ برای نمونه یکی از ادعیه ماه رجب را ذکر می‌کنم که می‌فرماید: «اللهم انی اسئلك بالمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة أمرک: خدایا تو را می‌خوانم به معانی دعاهایی که والیان تو با آن دعا با تو سخن می‌گویند»؛ یعنی خدایا تو را می‌خوانم به حق آن معانی و به وسیله آن معانی و حقایق «اسئلك بالمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة أمرک»، به معانی همه دعاها. آیا می‌توانیم این مفهوم را درک کنیم؟ مهم‌ترین دعاها دعایی است که والیان امور انجام می‌دهند. والیان امور به دلیل ولایتشان بر همه عالم سلطه دارند. «بالمعانی» می‌گوید و نمی‌فرماید «بالمفاهیم». البته مفاهیم نیز دخالت دارند، اما معانی فوق مفاهیم‌اند. مفاهیم تعبیراتی است که در عرف معمول هم به کار می‌روند؛ اما معانی مقاصد عنایت معنا هستند. «ولاة أمر» چه کسانی‌اند که در آن معانی واردند؟ هر کسی در آن معانی وارد نیست. ولاة أمر کسانی‌اند که مقاصد را می‌فهمند و هر کسی آن مقاصد را نمی‌فهمد. چه خصوصیتی در



والیان امور وجود دارد که دیگران ندارند و نمی‌توانند درک کنند؟ اولین خصوصیت این است که «المؤمنون علی سرگ»؛ یعنی امین به سرّ خداوندند. سرّ خداوند چیست؟ این دعا در عین اینکه مطالب عالیّه دارد، ما را به جایی می‌برد که باعث وحشت ما می‌شود. خداوند «سزّی» دارد که آنها به آن «امین» اند و آن سرّ را حفظ می‌کنند؛ بنابراین منظور بیان مقام اهل بیت و طهارت است که اگر نتوانیم به درستی مقام اهل بیت را درک کنیم، به ذهنمان می‌آید که شریکی برای خداوند قرار داده‌ایم.

برای توضیح این مطلب، یکی از عبارات دیگر این دعا می‌فرماید: «لا فرق بینک و بینهم الا اثم عبادک و خلقک: خدایا بین تو و بین آنها فرقی نیست جز اینکه آنها بنده تو‌اند»؛ یعنی خدایا اگر تو بی‌نهایت هستی آنها هم بی‌نهایت‌اند؛ یعنی هم خداوند لایتنه‌ای است و هم اهل بیت .... ما در روایات اسناد را در نظر می‌گیریم؛ اما جز آن معانی را هم در نظر می‌گیریم. گاهی با معنا می‌فهمیم که سند، سند خوبی است و گاهی با معنا حال راوی را هم کشف می‌کنیم و می‌فهمیم این راوی هم اهل سرّ بوده و مطلب می‌فهمیده است. چقدر زیبا و در عین حال مظلومانه است که مولا علی علیه السلام «أخذ بید کمیل»؛ حضرت کمیل را به جایی بردند که کسی نباشد؛ «فتنفس ...»؛ حضرت آهی کشیدند و برای جناب کمیل به عنوان اولین مطلب فرمودند ظرفیت داشته باشید. «ان هذه القلوب اوعیه و خیرها اوعاها» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). این دل‌ها ظرف است. بهترین ظرف این است که وسیع‌تر باشد. معلوم می‌شود که حضرت می‌خواستند مطلب مهم و سرگونه‌ای را به جناب کمیل بفرمایند و از اینجا معلوم می‌شود که جناب کمیل مقام بسیار بالایی داشته است. ما اینجا دیگر برای کشف حال جناب کمیل سراغ کتب رجالی نمی‌رویم. مرحوم آقای خونی علیه السلام نه تنها این قسمت دعا را رد می‌کند، بلکه راوی نقل‌کننده این دعا را هم تضعیف کرده، می‌گوید معلوم می‌شود که این راوی هم به دردخور نیست؛ چراکه مطلبی را می‌گوید که بوی شرک می‌دهد؛ در حالی که ما می‌فهمیم که اولاً دعا



بسیار بلند است و اگر حقیقت را بفهمیم متهم می شویم که برای خدا شریک آورده ایم و هم می فهمیم که راوی بسیار شخص مهمی است و هر کسی ظرفیت ندارد که این اسرار را برای او نقل کنند. اهل بیت چنین اسراری را به جناب کمیل گفته اند. دیگر ما به دنبال این نیستیم که بدانیم جناب زراره ثقة است یا خیر.

به هر حال این سرّ چیست؟ آیا منظور از سرّ رحمت ابدی و دائمی حضرت حق است که شامل همه موجودات حتی شامل ابلیس می شود؟ اشکال ابلیس در همان ابلیس بودن به معنای ناامید بودن از حضرت حق است. چند آیه در قرآن واژه «یبلسون» دارد؛ یعنی کسانی که ناامیدند. از برخی کتب استفاده می شود که ابلیس نام شیطان معروف نیست و لقب اوست، اسم او «عزازیل» نقل شده است. علی ای حال بزرگ ترین اشکال ابلیس سجده نکردن نیست؛ اشکال بزرگ او این است که از خداوند مأیوس شده است. طبق برخی روایات ابلیس بعدها به همه انبیا مراجعه کرد که خداوند او را قبول کند، آن پیامبران نیز از خداوند خواستند او را قبول کند؛ اما خداوند شرط کرد که ابتدا بر قبر حضرت آدم علیه السلام سجده کند و ابلیس این را نپذیرفت و گفت وقتی آدم زنده بود، به او سجده نکردم، حال به مرده او سجده کنم و خداوند نیز او را نپذیرفت. این مطلب را در المنثور سیوطی نقل کرده است که یکی از شیاطین زن جنی به نام «افراء» نزد پیامبر می آمده و البته دلیل این حضور مطرح نشده است. مدتی او نزد پیامبر نرفت. پیامبر اکرم به جبرئیل فرمودند افراء کجاست؟ جبرئیل فرمود نزد خواهرش رفته است. وقتی بعد از مدتی نزد پیامبر برگشت، پیامبر به او فرمودند کجا بودی و چه دیدی؟ گفت عجایبی دیدم. پیامبر فرمود أعجب عجایب را برای من بازگو کن. عرض کرد من کنار دریا در حال قدم زدن بودم که دیدم در وسط دریا سنگی است که ابلیس روی آن نشسته و دست به جانب آسمان بلند کرده، می گوید ای خدا تو که قسمت را تحقق بخشیدی و من را اهل جهنم قرار دادی، تو را به حق پنج تن، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم می دهم که من را ببخشی و از جهنم



نجات بدهی. طبق برخی روایات دعایی که به حق این پنج تن باشد، رد خور ندارد. در دعای معروف می‌خوانیم که اول دعا و آخر دعا صلوات بفرستید و بعید است از رحمت حق که اول و آخر دعایی مستجاب بشود و میانه آن مستجاب نشود. آیا این سرّ همان سرّ ربوبیت است یا سرّ الوهیت است. اگر سرّ الوهیت است، همانی است که گفتیم صحبت از شرک پیش می‌آید. سرّ الوهیت مربوط به اسما و صفات این است که به غیر از ذات خداوند تبارک و تعالی امامانی داریم که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادَكَ وَ خَلْقَكَ»؛ اما اگر منظور سرّ ربوبیت است، به این معناست که مقام پرورش رحمتی حضرت حق تعالی نسبت به عالم خلقت به گونه‌ای است که همه حتی شیاطین هم به حق خودشان می‌رسند و در واقعیت نیز همین طور است. شیطان توحید را قبول داشته است. اگر کسی توحید را قبول داشته است، الی الابد در جهنم نمی‌ماند و بالأخره نجات پیدا می‌کند و زمان و چگونگی آن بستگی به صلاح‌دید حضرت ربوبیت است. حالا این سرّ یا هم سرّ ربوبیت و هم سرّ الوهیت است یا یکی از آنهاست.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وِلَاةُ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ». استیشار جدای از بشارت است. مستبشرون به امر حضرت حق‌اند، بشارت می‌گیرند، نه اینکه بشارت بدهند. این چه امری است؟ آیا امری است که مربوط به ربوبیت حضرت حق است؟ «الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ». اینها قدرت خداوند را توصیف می‌کنند و عظمت و بزرگی خداوند را اعلام می‌کنند؟ چه کسانی بزرگی خداوند را نشان می‌دهند؟ همان ولاة. والیان امور کسانی‌اند که سرّ خدا را حفظ می‌کنند، امر خدا را بشارت می‌گیرند؛ یعنی خداوند به آنها بشارت داده است. قدرت خداوند را توصیف می‌کنند و عظمت خداوند را اعلام می‌کنند؛ یعنی بدون آنها عظمت خداوند معلوم نیست؛ یعنی خودشان مظهر می‌شوند.

در آیه آخر سوره کهف می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ».



توحید به من وحی شده است. توحید را با وحی درست می‌کند. می‌فرماید: «اسئلک بما نطق فیه من مشیتک»؛ خدایا به وسیله یا به حق مشیت تو که درباره اینها سخن گفته است. «اسئلک بما نطق فیه من مشیتک». از تو می‌خواهم به حق مشیتی که درباره آنها گفته‌ای. مشیت خداوند چه بوده که درباره آنها فرموده است؟

چند تعبیر درباره والیان امور داریم. یکی از آنها کلمه است. «کلمه» مشابه همین «نطق» است؛ یعنی اگر اهل بیت نبودند، وجود حضرت حق هیچ گاه معلوم نمی‌شد. یکی دیگر «نورانیت» است. اگر اهل بیت نبودند، نورانیت هم معلوم نمی‌شد. البته «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است؛ اما «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ». این مسئله فقط با مثال بیان می‌شود و قابل تبیین نیست. این مثالی که می‌توانیم بفهمیم، اهل بیت است و اگر بخواهیم به مقام الوهیت یا ربوبیت تا حدودی اطلاع پیدا کنیم، باید به وسیله اهل بیت باشد و بدون آنها هیچ معلوم نخواهد شد. درباره عیسی مسیح نیز کلمه آمده است و در همین دعا راجع به ولایة امر کلمات آمده است.

### اهل بیت، معادن کلمات

حجت الاسلام رودگر: فرموده‌اند کلمات تامه الهی‌اند: «نَحْنُ الْكَلِمَاتُ التَّامَاتُ» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۹).

آیت الله گرامی: بله درست است. «فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَمَا تَكُ». اهل بیت و والیان امور را معدن همه کلمات خودت قرار داده‌ای. این عجیب است. کلمات یعنی کلمه و کلمه وجوداتی هستند که مبین‌اند و اهل بیت معدن وجوداتی هستند که «کلمات مبینه»‌اند. عیسی کلمه حضرت حق است و هر چه می‌خواهید از حضرت عیسی بگیرید، معدن آن می‌شود پیامبر خاتم الانبیاء.

حجت الاسلام رودگر: این مطلب با «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» ارتباط دارد؟



آیت‌الله گرامی: بعید نیست. چرا سوره یاسین قلب قرآن است؟ مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید چون در آن از «ملکوت» صحبت شده است. تنها از ملکوت صحبت شده و بیان ملکوت نیامده است. این فرمایش ایشان را نمی‌توانیم بپذیریم؛ چراکه کلمه ملکوت در جاهای دیگر قرآن به‌خصوص در داستان حضرت ابراهیم آمده است. بنابراین اینکه سوره یاسین قلب قرآن است، دلیل دیگری دارد. به نظر می‌رسد حقیقت قرآن توضیح مقام الوهیت و ربوبیت است و این مطلب در داستان سه نفر طلبه عیسی مسیح تا حدی توضیح داده شده است.

«فجعلتهم معادن» معدن همه کلمات مبینّه و روشنگرانه الهی اهل بیت یا ولایه امرند. به راستی چگونه می‌شود تصور کرد که یک وجودی معدن این همه نورانیت باشد و در عین حال با مردم عادی سخن می‌گوید و مردم می‌گویند یا محمد برای ما قصه بگو و این چه ظرفیتی است که این مسائل را تحمل می‌کند؟ چقدر ما بی‌اطلاع‌ایم و چقدر کم استفاده می‌کنیم که وقتی همین مسائل را برای مردم بیان می‌کنیم در حدّ فهم خودمان حرف می‌زنیم و نمی‌توانیم مقام اهل بیت را توضیح دهیم. اهل بیت رکن هستند: «وَأَرْكَاناً لِتُوحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ»؛ اهل بیت رکن توحیدند، رکن آیات‌اند، رکن مقامات‌اند. در تعبیر مقامات هم دقت کنید که می‌فرماید: «مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تُعْطِيلُ هُنَا فِي كُلِّ مَكَانٍ»؛ مقامات توای خدا در هیچ مکانی تعطیل‌برادر نیست. این به چه معناست؟ مقامات حضرت حق قاعدتاً همان الوهیت و مقام ذات است؛ منتها چون «لَا تُعْطِيلُ هُنَا فِي كُلِّ مَكَانٍ»، ربوبیت را هم قاعدتاً در بر می‌گیرد. بنابراین این فقره اشاره به آن روایت معروف دارد که «لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».

در ادامه دعای رجبیه می‌خوانیم: «يَعْرِفُكَ بِمَا مِنْ عَرَفِكَ»؛ هر کسی که توی خدا را می‌شناسد، به وسیله مقامات می‌شناسد و مقامات الوهیت همین مقاماتی هستند که ولایه یا البیان امورند؛ آن‌گاه می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ». چون عباد

تواند، مقام عبودیت دارند به اعتبار آن کمال ذاتی می فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا». این اولیا امور «فَتَقُّهَا وَ رَتَّقُهَا يَدِيكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَدْوَادٌ وَ حَفِظَةٌ وَ رُؤَادٌ» اینها بازوی خداوندند. «فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». آسمان و زمین را پر کرده‌ای از مقامات ایشان و به هر کجا نگاه می کنی، مقام ولایت تجلی می کند.

متأسفانه در زمان ما «مقام ولایت» را خیلی ساده گرفته ایم و به مقام «مدیریت سیاسی» تنزل داده ایم. آن قدر باید بدانیم که مانند کمیلی ظرفیت شناخت امیرالمؤمنین را دارد. تا چه برسد به اینکه ما فهمیده ایم و تأکید هم می کنیم که اینها در ادعیه و زیارات هستند تا چه برسد به آیات کریمه قرآنی و بیان کلمات وجودی که همه مبین مقام ربوبیت اند که تعداد آنها بسیار زیاد است؛ اما فهم ما به جایی نمی رسد. ابن سینا جمله زیبایی دارد که شبیه آن را جناب ملاصدرا در اسفار گفته اند: «و بالجمله فالعالم الربوبي عظيم جداً». ملاصدرا هم درباره مقام اسما و صفات می فرماید: «عجيب جداً». حالا اسما و صفات در جلوه ذات یا در جلوه والیان امور که آنها همان مقام اسما و صفات در مقام جلوه هستند.

«اسم» به دو معنا گفته می شود: «اسم توصیفی» که همان مفاهیم اند و «اسم وجودی» و خارجی که همان مقام والیان است. اینها اسمای خداوندند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴).<sup>۱</sup> اما فهم همین مطالب در آیات کریمه قرآن به

۱. علامه طباطبایی (ره) در ذیل این روایت می گوید: انبیا و اوصیا عليهم السلام اسمای خدا خواهند بود؛ چون دلالت بر خدا می کنند و وساطتی هستند بین او و بین خلقتش و چون آن حضرات در عبودیت به پایه ای هستند که جز خدا چیز دیگری ندارند، پس نشان دهنده اسمای خدا و صفات او هم ایشان اند (محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۸، ترجمه موسوی همدانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۴۷۸).





حدّی مجمل است و بنا بر بازشدن آنها نبوده است؛ چراکه اولاً شخص باید خودش را از هر گفته‌ای آزاد کند و بعد مطلب را به فطرت عرضه کند تا مقداری آن مسائل را متوجه بشود.

محمدجواد رودگر: حدیث نورانیت (از حیث محتوایی - دلالتی) نیز بر این مقامات عالیّه دلالت تام دارد.

آیت‌الله گرامی: نورانیتی هم که شما فرمودید و عرض شد در قرآن کریم بیان شده است، گفته شده است که نور واضح بنفسه است و مظهر دیگران. همین معنا هم شناخت لازم دارد که نور و ظلمت چیستند؟ چون ظلمت هم درجه‌ای از نور است. در سوره انعام می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». اگر ظلمات هم خلق است، پس مخلوق است و اگر مخلوق است، پس موجود است و اگر موجود است، موجود بدون نورانیت معنا ندارد و موجود با هر درجه‌ای نورانیت دارد. پس ظلمت هم یک درجه نور است و ظلمت که در مقابل نور قرار می‌گیرد، عبارت است از درجاتی که این درجات نیست. آیا این همان درجه نورانیت ولّاء است یا امر دیگری است که باید بحث شود.

حجت‌الاسلام رودگر: اگر از همین رهگذر وارد بشویم، معلوم می‌شود که حقایق معارف الهیه فقط و فقط در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت است و آنها نیز این را در قالب برخی احادیث به معنای عام و برخی احادیثی که مخاطبان خاصی مانند جناب کمیل و دیگران دارد، به‌خصوص در دعاها و نیایش‌ها مطرح می‌کرده‌اند. یکی از بحث‌هایی که به آن نیاز داریم، طریقه این استکشاف و منطق و روش آن است؛ برای مثال در فقه بر اساس روش فقاهت و لوازم خاص آن وارد ادله و منابع می‌شویم و استنباط احکام می‌کنیم. آیا اینجا هم باید همان روش فقاهتی را با لوازم خاص خودش به کار بگیریم یا روش‌های خاص دیگری نیز وجود دارد؟

## نقش فقه در عرفان

آیت‌الله گرامی: برخی از مبانی، مبانی بعیده‌اند که به وسیله آنها به این مفاهیم نزدیک می‌شویم؛ ولی ممارست و مداومت بر اینها درجه‌ای از نور به ما می‌دهد و آن قدر استعداد پیدا می‌کنیم که واقعیت نور را به اندازه‌ای که نصییمان بشود، دریافت کنیم.

حجت‌الاسلام رودگر: یعنی جدای از منطق علمی مصطلح، یک منطق سلوکی و باطنی و معنوی وجود دارد؟

آیت‌الله گرامی: بله اینها تا حدودی جزو معانی بعیده‌اند و بسیاری از مسائل را نمی‌شود دید یا نمی‌شود گفت. انسان اگر قدری متوسل باشد، آرامشی به او داده می‌شود و از ارتباط ولو بسیار کم به مقام نورانیت، به او آرامش داده می‌شود که این آرامش قابل توصیف نیست. کسانی بودند که در طول عمرشان حوادث بسیاری را دیدند، ولی نگرانی به این معنا که خودشان را از دست بدهند، به هیچ وجه در آنها رخ نداده است؛ بلکه خوددار و خودجوش بودند. در میان علمای بزرگ در گذشته بوده‌اند و لابد همیشه هستند که با این توجه همیشه سر حال و روشن‌اند.

حجت‌الاسلام رودگر: حضرت امیر در تفسیر آیه هفتم سوره نور که می‌فرماید: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله». در خطبه ۲۱۳ به شمارش فیض الاسلام می‌فرمایند: «وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الرُّهْمَةِ بَعْدَ الرُّهْمَةِ وَ فِي أَرْمَانَ الْفَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُوبِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْنَادِ يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ مَنَزَلَةَ الْأَدَلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ». اگر معارفی را از این طریق به دست بیاوریم، بخشی مربوط به همین معارف حصولی و متعارف است که اگر ادبیات را ندانیم، نمی‌توانیم وارد استنباط معارف عرفانی بشویم. از سوی دیگر باید حوزه تزکیه و طهارت درونی هم وجود داشته باشد و سنخیت نور با نور باشد که بتواند ارتباط پیدا کند و انوار را دریافت کند. فرض کنیم که این رابطه برقرار شد و نور را گرفت، کسی که



خودش وارد شده، در مقام عین الیقین و حق الیقین برای خودش حجّیتی دارد؛ اما اینکه بخواهد مطالب را به ما منتقل کند، نیاز به سنخیت دارد. اینها مطالب صادقی است و وهمانی و شیطانی نیست؛ اما اگر بخواهیم مطالب را به شکل یک علم و دانش دریاوریم، آیا باز هم نیاز به سنخیت داریم؟ یعنی در سطح دانش نظری و مفهومی هم نیاز به سنخیت است؟

آیت‌الله گرامی: شواهد الربوبیه را حتی در درس‌های رسمی را هم هر کسی نمی‌فهمد. کسی که بفهمد و بفهمد که بفهمد، واقعاً لذت می‌برد و خود این لذت یک درجه از نور است.

حجت‌الاسلام رودگر: پس در بخش نظری هم باید این حالت نورانیت ایجاد بشود تا استنباط و استخراج رخ بدهد؟  
آیت‌الله گرامی: بله.

حجت‌الاسلام رودگر: افرادی نظیر خواجه عبدالله انصاری یا ابوطالب مکی یا دیگران کارهایی انجام داده‌اند. آیا می‌توان این معارف را از قرآن و روایات استخراج کرد و به آن نظم داد؟ آیا این گونه است که می‌توانند مطالب را استخراج کنند، اما قابلیت تعلیم ندارد؟

### چالش‌های آموزش و استخراج علم عرفان

آیت‌الله گرامی: بله تعلیم آنها نیازمند این است که با مقدماتی ظریفیت لازم را ایجاد کنند تا بتوانند وارد بشوند. البته این مسئله نیاز به عمل دارد. برخی را موقع نماز شب بیدار می‌کنند، برخی هستند که با ممارست نیاز به زنگ ساعت یا صداکردن برای نماز شب ندارند. در گذشته برخی را موقع نماز شب صدا می‌کردند که درب خانه او را می‌زدند یا بالش زیر سر او را کنار می‌زدند؛ اما گاهی کار به جایی می‌رسد که فرد موقع نماز شب خودش بیدار می‌شود. مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی می‌فرمودند در گذشته‌ها و

امروز افرادی هستند که آنها را برای نماز شب بیدار می‌کنند؛ اما گاهی شخص نیاز به بیدارکردن ندارد. این نماز خواندن یک بعد قضیه است. اما مسائل بالاتری هم هست. گاهی شخص در حال راه رفتن است که ما گمان می‌کنیم، ما را تماشا می‌کند، اما او یک شعر عاشقانه را می‌خواند و آن را به خداوند تقدیم می‌کند. اینها بستگی به روحیه اشخاص است و به هر کسی قابل انتقال نیست و نیاز به ظرفیت دارد.

۲۹۴



## جلسه دوم

حجت الاسلام رودگر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به دنبال این است که همایشی را در سال ۱۴۰۰ تحت عنوان عرفان اهل بیته برگزار کند. البته منظور از طرح و تبیین عرفان اهل بیته مواجهه سلیبی با عرفان اسلامی مصطلح موجود نیست. اما تلاش ما بر این است که عرفانی را که از خود کتاب و سنت و به خصوص از سیره و متن زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اصطیاد، استنباط و استخراج کنیم که دارای جنبه‌های کاربردی و کارکردی نیز است، به دست آوریم و آن را به جامعه اسلامی به‌ویژه نسل جوان معرفی کنیم. ما به «عرفان اهل بیت» راه نداریم؛ چراکه آنها در اوج قله معرفت به خدا و قرب وجودی به خداوندند و مظهر جلال و جمال الهی به نحو اتم و اکمل و تجلی اعظم و آیت کبرای الهیه‌اند و حقایقی را درک و دریافت می‌کنند که به آنها راه نداریم. اما «عرفان اهل بیته» یعنی مجموعه معارفی که ماهیت، معنا و سویه عرفانی دارند، از کتاب و سنت در اختیار ما قرار دارد و هر کسی می‌تواند در حد و اندازه و وسع وجودی خودش حقایق و معارفی را از آنها درک و دریافت کند. در نتیجه سؤال اول ما این است که ما در آیات قرآن، احادیث و روایات و در ادعیه و نیایش‌ها که نگاه می‌کنیم، آیاتی داریم که گاهی به دلالت «تطابقی»، گاهی «تضمنی» و گاهی نیز «التزامی» ناظر به معارف والای عرفانی و سلوکی‌اند. اولاً می‌خواستیم بدانیم با عنایت به ظرفیتی که در کتاب و سنت وجود دارد، آیا این امکان وجود دارد که از این ظرفیت استفاده کنیم و اگر پاسخ مثبت است، «چگونه» استفاده کنیم که خدای ناکرده گرفتار خبط و خطا و تفسیر به رأی و تأویلات مضموم نشویم و مواجهه ما با متن کتاب و سنت چگونه باید باشد. حضرت‌تعالی استحضار کامل دارید بسیاری در طول تاریخ به دنبال این مسئله بوده‌اند؛ اما گرفتار برخی خبط و خطاها شده‌اند. ما چه کنیم که این گرفتاری‌ها و اشکالات برای ما پیش نیاید؟



## موضوع عرفان

آیت‌الله گرامی: اولین مسئله این است که ما «علم عرفان» را بشناسیم که چه علمی است. فرق عرفان با فلسفه روشن است. موضوع فلسفه وجود و هستی عام است و موضوع عرفان وجود ذات باری است. البته در «فلسفه» گاهی ناظر به کل جهان نظر داریم و فلسفه بدل به بحث درباره هستی به طور عام می‌شود و گاهی در محدوده خاصی قرار می‌گیریم؛ مانند «فلسفه علم» که چند مسئله را در نظر می‌گیریم و آن را تعمیم و گسترش می‌دهیم. پس «عرفان» علمی است که درباره ذات و صفات باری تعالی بحث می‌کند و درباره اصل هستی نیست. با اینکه ذات باری تعالی اصل همه هستی‌هاست، اما بحث ما در هستی مربوط به ذات باری و صفات باری است. مطلب دوم اینکه گاهی از نظر ذهنی بحث می‌کنیم که بحث مفاهیم است. گاهی بحث ما از جنبه وجود خارجی است که همان مطلبی است که به آن «سلوک» یا «عرفان عملی» گفته می‌شود.

حجت‌الاسلام رودگر: در جلسه قبل ناظر به مقامات اهل بیت فقراتی از ادعیه ماه رجب را فرمودید. آیا با عنایت به عرفان اهل‌بیتی دنباله بحث را مطرح نمی‌فرمایید تا هم به موضوع عرفان که اشاره داشتید و هم به همه جوانب سؤالی که طرح کردیم، پرداخته شود؟

آیت‌الله گرامی: «اللهم يا ذا المنن السابقة»؛ ای خدایی که منت‌های فراوان داری. این منت‌ها و فراوانی و کثرت آنها حقایق خارجی‌اند. «اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُنَنِ السَّابِقَةِ وَالْأَلَاءِ الْوَارِعَةِ وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ وَالْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ وَالنِّعَمِ الْجَسِيمَةِ وَالْمَوَاهِبِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَيَادِي الْجَمِيلَةَ وَالْعَطَايَا الْجُزَيْلَةَ». اینها کلیاتی هستند که ما را به «حقایق خارجی» راهنمایی می‌کنند. در عالم مفاهیم وقتی می‌خواهند ذات باری را نشان بدهند، دو نوع نشان می‌دهند: یکی در مقام فعل و یکی در مقام توصیف ذات. چند خط اولی که از دعا قرائت شد، در مقام «تجلی فعل» است، ولو در حد مفاهیم کلی بیان شده باشند. گاهی به صورت صفت جمال و گاهی به صورت صفت جلال است. این چند خط که خوانده شد، به صورت



صِفَتِ جَمَالِ بُوْدُنْدِ. «يَا مَنْ لَا يُنْعَتُ بِتَمَثِيلٍ وَلَا يُمَثَّلُ بِنَظِيرٍ وَلَا يُغْلَبُ بِظَهِيرٍ». اینها جنبه جلال‌اند. خدایی که نمی‌شود مثلی برای آن بیان کرد.

در صفات جمال گاهی مفاهیم عام مطرح می‌شود؛ ولی مفاهیم عامی که مُتَعَلَّقِ آن بیان نشده است؛ مانند اینکه خدایی که رحمت واسعة... دارد یا می‌فرماید «یا من خلق فرزق»؛ یعنی خدایی که آفرید و رزق هم دارد. مقام فعل با ذکر مُتَعَلَّقِ است که متعلق هم همان مخلوقات‌اند.

یک بحث مهم در این مسئله آن است که در عرفان آن را از کدام منشأ و آیشخور می‌گیریم. اینکه گفته می‌شود «عرفان و حیانی» یا «عرفان اهل‌بیتی» و... از باب اضافه فعل به فاعل است. در عرفان و حیانی می‌خواهیم بگوییم سخنانی داریم که آنها را از «وحی» گرفته‌ایم. در «عرفان اهل‌بیتی» هم می‌گوییم حرف‌هایی داریم که از «اهل بیت» گرفته‌ایم که هر دو یکی هستند؛ چراکه حرف اهل بیت وحی است. تفاوت این عناوین بسیار روشن است.

عرفان و شناختی که منشأ و حیانی یا اهل‌بیتی ندارند، امنیت خاطر هم ندارند و نمی‌دانیم پای سخن به کجا بند است؛ لذا شخص با تزلزل کار می‌کند. ما در باب ذات باری تعالی مطالبی را که مبدأ و حیانی و اهل‌بیتی دارد، با احتیاط بیان می‌کنیم. پیامبر اکرم در مناجات نیمه شب‌ها می‌فرماید خدایا تو همان طور هستی که خودت می‌گویی و ما بلد نیستیم چه بگوییم. اگر خداوند این اذکار را به ما آموزش نداده بود، ما نمی‌دانستیم که چه باید بگوییم و الآن می‌توانیم مقدار سخن بگوییم، چرا راجع به تسبیح این اندازه حساسیت نشان داده شده است؟ به این دلیل که خداوند سبحان از «تنزیه» صحبت می‌کند. می‌خواهیم بگوییم خدایا من نمی‌فهمم. امام سجاد می‌فرمایند: «لولا تسبیح امرک بالتسبیح لنزهتک من تسبیحی»؛ خدایا اگر تو دستور نداده بودی که تو را تسبیح کنم، تو را پاک‌تر از آن می‌دانستم که تسبیح کنم؛ چراکه تنزیهی که می‌کنم، در حد عقیده خودم

است. چون تو فرموده‌ای که تو را تسبیح کنیم، این کار را انجام می‌دهم؛ چراکه تو از تسبیح ما بالاتر هستی؛ اما راجع به پیامبر و امام معصوم این خیلی عجیب است که امام معصوم هم می‌گوید این دستور توست و من نمی‌دانم چه می‌گویم.

خلاصه اینکه گفتیم موضوع عرفان وجود ذات باری است و ما این وجود را در حد خودمان تصور می‌کنیم و اهمّ مباحث عرفانی همان مباحثی است که از طریق وحی دریافت کرده‌ایم و از مبدأ اهل بیت گرفته‌ایم و تفاوتی ندارند.

حجت‌الاسلام رودگر: بین وحی و معارف اهل‌بیتی ما با حقیقت حق تبارک و تعالی و اوصاف و اسمای حسنای الهی غیر از مباحث مفهومی و تصویری یا به تعبیر دیگر حصولی، در عالم خارج هر کدام از این وجودات الهی یا ما سوی الله به یک معنا می‌توانند مظهر و اسمی از اسمای الهی و صفتی از اوصاف الهی باشند و در معارف اهل‌بیتی و توحید قرآنی و اهل‌بیتی مفاهیم برای ما متناظر به خداوند با جلوات و تجلیات جمالی یا جلالی توضیح داده شده است و کثرات را نفی و ما سوی الله را انکار نمی‌کنند که سر از سفسطه و امثال آن درمی‌آورد. این واقعیت‌ها را می‌پذیرند؛ ولی این واقعیات را جلوات و تجلیات حق می‌دانند.

### نمونه‌های عرفان اهل‌بیتی

آیت‌الله گرامی: حوزه عرفان مباحث مربوط به وجود ذات باری است و از توصیفات عام به صورت جمال یا جلال یا اضافات خاصه‌اند: «یا مَنْ وَهَبَ لِداوُدَ سُلَیْمَانَ وَ لِرُکْرِیَا یُحْیٰ وَ لِمَرْیَمَ عِیْسٰی» و از این قبیل با ذکر متعلقات خاص، اینکه گفته می‌شود اسمای الهی نامتناهی است، به این دلیل است که مفاهیم بسیار زیادند و خود مفاهیم هم تقریباً لایتناهی است؛ ولی عمده این است که وقتی این مفهوم به متعلق اضافه می‌شود، متعلقات هم لایتناهی‌اند. خدایی که یحیی را آفرید، سلیمان را آفرید و دیگران را آفرید. اینها اضافاتی





است که می‌شود لایتناهی. به هر حال فهمیدیم که عرفان از چه صحبت می‌کند و فهمیدیم که عرفان و حیانی و عرفان اهل‌بیتی فرقی ندارند؛ اما این عرفان از عرفان‌های دیگر تفاوت دارد؛ چراکه آنها از مبدأ عقل خودشان ترشحات داشته‌اند؛ اما اینجا ما از مبدأ و حیانی و از مبدأ القانات ذات باری تعالی در مورد خود ذات باری تعالی سخن می‌گوییم. این اجمالی درباره علم عرفان است. ما چون اصل را عرفان و حیانی و اهل‌بیتی می‌دانیم، باید منابعی را که راجع به این مباحث صحبت می‌کنند، پیدا کنیم. ما مفاهیم و معانی بسیار بلندی در این زمینه داریم؛ مانند دعای کمیل که حضرت از درد فراق و از عشق صحبت می‌کنند. فردی خارج از کشور سخنرانی داشت و گفت قرآن یک نقص داشت و مولوی آن نقص را برطرف کرد. نقص قرآن این است که از عذاب و جهنم حرف می‌زد، ولی مولوی از عشق صحبت کرد؛ در حالی که قرآن از عشق صحبت کرده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۶۵). مفاهیم این‌چنینی در قرآن زیاد داریم.

حجت‌الاسلام رودگر: در دعای کمیل می‌خوانیم «و قَلْبِي بِحَبِّكَ مَتِيمًا». در اصول کافی از پیامبر اکرم نقل شده است که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبِشَرِّهَا بِجَسَدِهِ» (کلینی، اصول کافی، ج ۲، ح ۳).

آیت‌الله گرامی: بله. دعای عرفه امام حسین علیه السلام هم بسیار بلند است. در نقل حدیثی دارد که مانند دو مشک از چشمان اباعبدالله اشک می‌ریخت. این حکایت از شدت عشق دارد که عاشق نمی‌تواند خودش را کنترل کند. این اشک شوق وصول است.

بلبل‌برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت  
گفتمش این ناله و فریاد چیست؟ گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت

مفاهیمی که در دعای کمیل و دعای عرفه و در مناجات شعبانیه و در دعاهای ماه رجب وجود دارد، بسیار بلندند. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَ لَهَا بِذِكْرِكَ إِلِي ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رُوحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ». برای اینکه به آن مقام برسیم، نیاز به

ولع و شور و شوق داریم، «ولعاً لذكرک». باید التماس کنیم که خدایا من عاجزم و تو من را کمک کن: «إِلَهِي وَ أَلْحُقْنِي بِنُورِ عَزِّكَ الْأَمْجَجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»؛ یعنی اگر می‌خواهید به عرفان برسید و عارف بشوید، از خدا بخواهید همان طور که در بحث مفهومی ما «تقدیر» را آن طور که باید و شاید نمی‌پذیریم؛ ولی ما حقیقت تسلیم را نمی‌فهمیم. در بحث اولی هم اگر بخواهیم به آن عشق برسیم، باید از خود خدا کمک بخواهیم.

در این فراز از مناجات شعبانیه دو چیز در این سلوک و در رسیدن به مفاهیم و حقایق دخالت دارد: یکی خوف و دیگری امید. امید درخواست کمک از خداوند است. چرا هم خوف و هم امید مطرح شده است؟ چرا که وجود خداوند لایتناهی است و وجود و کمال و عظمت لایتناهی باعث می‌شود وقتی به عظمت او نگاه کنیم، دچار خوف شویم و وقتی به کمالات قرب او نگاه می‌کنیم، شوق و امید پیدا می‌کنیم. جمله «وَ إِذَا سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره: ۱۸۶) همین معنا را دارد. در دعای عرفه امام حسین هم عبارات بسیار جالبی وجود دارد. در یک قسمت از دعای عرفه شخص نقصان خود و عظمت حضرت حق را می‌بیند و اینجاست که هم شوق و هم امید ایجاد می‌شود. عظمت بما هو شوق‌آفرین است و در مقایسه با نقصان ما خوف ایجاد می‌شود.

اینها قسمتی راجع به اصل عرفان بود و خلاصه این شد که موضوع عرفان «ذات باری تعالی» است و جلواتی که در آنجا می‌شود، از مقام صفات و مانند آن حاشیه همان اصل هستند.

یک جمله از دعای ماه رجب را عرض می‌کنم: «يَا مَنْ سَمَا فِي الْعَزِّ فَفَاتَ نَوَاطِرَ الْأُبْصَارِ»؛ ای خدایی که در عزت اوج گرفتی و در نتیجه از نظر چشم‌ها بالاتر رفتی؛ یعنی دید افراد جایی را می‌بیند که جایگاه تو بسیار بالاتر است. «وَدَنَا فِي اللَّطْفِ فَجَارَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ»؛ در لطف به حدی نزدیک هستی که از افکار باطل کنار زدی. «يَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْمُلْكِ



فَلَا نِدَّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ»؛ ای خدایی که در قدرت حاکمیت خودت تنهایی و هیچ کسی به اوج این قدرت تو نمی‌رسد و در ملکوت سلطانت شبیه و نظیری نداری. ملکوت صیغه مبالغه است و مبالغه در ملک و قدرت و سلطان است. «وَتَفَرَّدَ بِالْأَلَاءِ وَالْكَرِيَاءِ»؛ در نعمت‌ها و عظمتت فرد هستی. تکبر در همه افراد مذموم است جز در خداوند. از همه مذموم است، چراکه دروغ است و از خداوند مذموم نیست، چراکه حقیقت است. «وَتَفَرَّدَ بِالْأَلَاءِ وَالْكَرِيَاءِ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي جَبْرُوتِ شَأْنِهِ يَا مَنْ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِ هَيْبَتِهِ ذَفَائِقُ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ»؛ ای که در بزرگی هیبتش ریزه‌کاری‌های دقیق اندیشه‌ها سرگردان گشته است. «وَأَمَحَسَرَتْ ذُونَ إِدْرَاكٍ عَظْمَتِهِ حُطَايِفُ أَبْصَارِ الْأَنَامِ» و دیده‌های تیزبینان در مقام ادراک عظمتش وامانده است. «يَا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ هَيْبَتِهِ وَخَضَعَتِ الرِّقَابُ لِعَظْمَتِهِ وَوَجَلَّتِ الْقُلُوبُ مِنْ خِيفَتِهِ». ملاحظه می‌کنید که هم هیبت و هم خوف ذکر شده‌اند. «أَسْأَلُكَ بِهَذِهِ الْمِدْحَةِ الَّتِي لَا تَنْبَغِي إِلَّا لَكَ». این مدحی که انجام دادم، فقط شایسته توست. «وَمَا وَآيَتْ بِهِ عَلَي نَفْسِكَ لِدَاعِيكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا ضَمِنْتَ الْإِجَابَةَ فِيهِ عَلَي نَفْسِكَ لِلدَّاعِينَ يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ وَأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمُتِينَ صَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ ...».

خداوند طرف حساب ماست؛ بنابراین باید دعا کنیم که خدایا خودت در جواب نکیر و منکر کمک کن. در برزخ خودت مرا کمک کن، نکیر و منکر را خودت از من دور کن. ظاهر برخی روایات این است که چهار ملک‌اند و دو بشیر و مبشر هم وجود دارند؛ در حالی که همان دو ملک‌اند که عوض می‌شوند. می‌فرماید خدایا در این سؤال و جواب خودت مرا کمک کن. از مشکلات مرگ همان لحظه اول است که بسیار وحشتناک است. آن لحظه‌ای که انسان به عالم برزخ وارد می‌شود، بسیار دشوار است؛ چراکه انسان در یک بیابان وسیع و بی‌نهایت تنهاست و تازه یک طلبکار هم پیدا می‌شود. اینجاست که انسان محتاج به خود خداست. خداوند می‌فرماید بنده‌های من تو را تنها گذاشتند و تو را یاری نکردند و تو گرفتار وحشت هستی. بیا من خودم کمکت می‌کنم.

حجت الاسلام رودگر: یعنی خوف معلول دو چیز است. در مناجات شعبانیه معلول معرفت به حقیقت خداوند است و هرچه معرفت ما بیشتر باشد، جلال و جبروت او بیشتر برای ما جلوه می‌کند و خوف ما بیشتر می‌شود و اینجا هم هرچه به نقص و کاستی‌های خودمان نگاه می‌کنیم، باز هم خوف داریم.

در دعای عرفه امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «وَإِنْ أَعَدَّ نِعَمَكَ وَ مَنِّكَ وَ كَرَامَتِكَ وَ مَنِّكَ لَا أُخْصِيهَا» (إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۳۴۴)؛ من مقام فعل تو را نمی‌توانم درک کنم تا چه رسد به مقام ذات. مقام فعل لایتناهی است: «يَا مُؤَلَّيَّ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ أَنْتَ الَّذِي سَرَرْتَ أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ أَنْتَ الَّذِي عَضَدْتَ أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَ أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا [رَبِّي] وَ تَعَالَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاجِبًا [وَاصِبًا] ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاعْفِرْهَا لِي أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ أَنَا الَّذِي أَغْفَلْتُ أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ». مقایسه صفت لاتنهای جلال یا جمال با نقصان لایتناهی ممکن در این قسمت خوف‌آفرین است و در عین حال از جهتی شوق‌آفرین است.

امیدواریم ان‌شاءالله به کمالات مد نظر که در مبادی وحی اشاره شده است، تا حدودی بتوانیم استفاده کنیم. اینها قسمتی راجع به اصل عرفان بود و خلاصه این شد که موضوع عرفان ذات باری تعالی است و جلواتی که در آنجا می‌شود، از مقام صفات و مانند آن، حاشیه همان اصل‌اند.

حجت الاسلام رودگر: اکنون بعد از اندکی بحث در عرفان نظری و موضوع آن، سؤال



من در ساحتِ عرفانِ عملی این است که آیا می‌توانیم یک نظام سلوکی همراه ترتبِ مقامات عرفانی را از کتاب و سنت استخراج کنیم یا اینکه آنها عناوین مُشیر و راهنما هستند و ما باید مُدل سلوکی را از جای دیگری بگیریم، ولی محتوا را از کتاب و سنت بگیریم؟

### کثرت و وحدت در راه عرفان

آیت‌الله گرامی: در تشریح پزشکی دو نوع عمل می‌شود. یک نوع این است که با کتاب و کلاس توضیح داده می‌شود که چه باید کرد؛ اما یک راه تشریح است و رسماً یک بدن را به عنوان الگو در برابر دانشجو قرار می‌دهند. در شناخت مراحل عرفانی نیز همین طور عمل می‌شود؛ یعنی گاهی الگوهای انسانی را در برابر دید ما قرار می‌دهند که به آنها برسیم و از بالا شروع می‌کنند که چگونه این الگو رشد پیدا کرده و از بالا به پایین و از وحدت به کثرت می‌آیند. اما گاهی ما از کتاب درجات و مراتب و مقامات عرفانی را به دست می‌آوریم؛ برای مثال از نظر فقهی سؤال می‌کنیم که در رکعت اول نماز سوره قدر را بخوانیم و در رکعت دوم سوره توحید را بخوانیم یا بر عکس؟ ما در رساله توضیح المسائل خودمان نوشته‌ایم اگر دیدید کثرت در وحدت است، اول سوره قدر را بخوانیم؛ چراکه از کثرت می‌خواهید بالا بروید و وحدت رکعت دوم است که سوره توحید است؛ اما اگر می‌خواهید از وحدت به کثرت بیایید و از ذات باری شروع کنید، در رکعت اول سوره توحید و در رکعت دوم سوره قدر را بخوانید و این بستگی به دید شما دارد و اتفاقاً در روایت هر دو مورد بیان شده است. حال در شناسایی مسائل عرفانی هم از راه الگو می‌توانیم به دست بیاوریم تا بتوانیم تصور کنیم انسانی مانند امام حسین علیه السلام در کمتر از ده ساعت این اندازه مصیبت بر ایشان وارد بشود و هر زمانی که به شهادت خودشان نزدیک‌تر می‌شدند، برافروخته‌تر می‌شدند تا زمانی که آن لعین بر سینه حضرت نشستند تا سر مبارک ایشان را جدا کنند،



حضرت مانند خطیبی که سخنرانی می‌کند، صحبت می‌کند که تو در جای بلندی نشسته‌ای و ایشان چطور تحمل می‌کند که او بخواهد صورت حضرت را برگرداند و سر را از قفا ببرد و حضرت در آن حال می‌فرماید: «الهی رضاً برضائک و تسلیماً لامرک لا معبود سواک». ما از راه الگوها و همچنین از راه مفاهیم و کتاب هم می‌توانیم برسیم و به نظر من راه الگو بهتر است.

حجت‌الاسلام رودگر: راه کتاب از کثرت به وحدت و الگو از وحدت به کثرت است؟ آیت‌الله گرامی: بله همین طور است. از وحدت می‌شود کثرات را فهمید. اگر بخواهیم اتم باشد، هر دو روش را به کار می‌گیریم. شاید سرّ این مطلب که در روایات خواندن دو سوره در هر دو رکعت آمده، همین باشد که از هر دو روش می‌توانیم استفاده کنیم و می‌توانیم در دو نماز یکی از دو روش را برای هر نماز به کار بگیریم.

به حسب افراد نیز مختلف می‌شود. برخی کثرتی و برخی وحدتی‌اند و بنا به ظرفیت و روحیه و استعداد و طبایع و مزاج افراد مختلف است. برخی وحدت را در کثرت می‌بینند و می‌گویند برو در جامعه به آن می‌رسی و برخی وحدتی‌اند و کثرت را هم برای وحدت می‌خواهند و از کثرت عبور می‌کنند و بنا به مزاج وحدتی‌اند. و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين.